

بررسی عوامل بنیادین و مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی در جامعه ایران

دکتر فرزاد نوابخش^۱، رسول خادم^۲

چکیده

سؤال اصلی مطالعه این است که با توجه به نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی میان قومیت‌ها، علل اصلی و بنیادین وابستگی‌های فراقومی قومیت‌ها در روابط و مناسبات اجتماعی در سطح ملی در ایران چیست؟ استدلال اصلی این پژوهش ضرورت وجود عوامل و عناصری است که به نظر می‌رسد فراتر از روابط و مناسبات درون‌قومی از ابتدای شکل‌گیری قومیت‌ها در این سرزمین توانسته‌اند ضمن داشتن نقشی بنیادین در شکل‌گیری مناسبات قومی، با ایجاد سطح فراتری از روابط درون‌قومی در نظام اجتماعی جامعه ایران، علی‌رغم ستیزها و تضادهای قومیتی، روابط و مناسبات اجتماعی را در دوره‌های تاریخی گوناگون در سطحی کلان ایجاد نموده و استمرار بخشند.

داده‌ها و اطلاعات حاصل از مطالعه منابع، تحقیقات، تألیفات مرتبط با موضوع این پژوهش تحقق امکان شناخت علل و عوامل بنیادین مذکور را بر مبنای استدلال یاد شده امکان‌پذیر می‌سازد.

کمبود منابع آبی و محدودیت‌های اقلیمی مؤثر بر شیوه‌های معیشتی، تهدیدات سیاسی و اقتصادی خارجی و داخلی ناشی از موقعیت منطقه‌ای سرزمین ایران و وضعیت ژئوپلیتیک آن، عنصر مذهب و تأثیر آن در شکل‌گیری روابط فراقومی، ارزش‌ها و باورهای فرهنگی و آداب، رسوم و سنت‌های مرتبط با آن، ساختار متمرکز مدیریتی و سیاسی، پیوند تنگاتنگ میان موقعیت‌های اقتصادی برتر با موقعیت‌های سیاسی و مدیریتی، استمرار و پایداری تاریخی میان نوع و شکل روابط مدیریتی و سیاسی یک‌طرفه (از بالا به پایین) در ساختار جامعه ایران، شکل‌گیری و توسعه روابط و مناسبات مبتنی بر قشربندی و عدم شکل‌گیری کامل گروه‌های اجتماعی (توده‌ای بودن روابط اجتماعی)، عوامل بنیادینی هستند که بنظر می‌رسد ضمن اثرگذاری در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی، در ایجاد و تعلق‌پذیری فراقومی، و پیوستگی‌های اجتماعی متناسب با آن در نظام اجتماعی حاکم بر جامعه ایران نیز از نقش معناداری برخوردار هستند.

واژگان کلیدی: روابط و مناسبات قومی، نظام اجتماعی، نابرابری، سند چشم‌انداز

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۲/۰۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۰۸

^۱ عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

^۲ عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی؛ واحد تهران شرق. (نویسنده مسئول) Rasoulkhadem@yahoo.com

مقدمه و بیان مسأله

با توجه به موضوع این تحقیق بمنظور شناخت علل و عوامل بنیادین و مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی در جامعه ایران، ضمن بررسی منابع، تحقیقات و تألیفات مرتبط با موضوع این پژوهش لازم است به دلیل اثرگذاری عناصر مختلف در فرآیند شکل‌گیری مناسبات قومی نسبت به شناخت مؤلفه‌های بنیادین که نسبتاً در طی این فرآیند مشترک هستند اقدام نمود. از اینرو در این تحقیق پس از بررسی مستندات موجود و ارائه تحلیل کلی در خصوص رابطه آن با موضوع این پژوهش تلاش گردیده تا معناداری رابطه عناصر و عوامل مذکور با تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها مورد تحلیل قرار گیرد. بنظر می‌رسد نتایج حاصل از این تحقیق به طور مستقیم و غیرمستقیم در راستای تحقق سند چشم‌انداز قابلیت بهره‌برداری دارد.

میزان انسجام و یکپارچگی در روابط و مناسبات اجتماعی، علیرغم تمایزات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در یک جامعه، از عوامل مؤثر در تحقق اهداف مورد نظر نظام‌های مدیریتی در قالب الگوهای نظری توسعه در جوامع است. یکی از تمایزات فرهنگی و اجتماعی که در انسجام و پیوستگی جوامع بشری اثرگذار بنظر می‌رسد، تفاوت‌های ناشی از روابط و مناسبات درون‌قومی و برون‌قومی است. این موضوع از آن جهت حائز اهمیت است که هم در بوجود آمدن پیوستگی اجتماعی، و هم در قرار گرفتن جامعه در شرایط گسست و ستیز اجتماعی می‌تواند از نقش مهم و اثرگذار برخوردار باشد. در واقع اشکال و صورت‌بندی‌های مختلف روابط قومی در یک جامعه ظاهراً از اثرگذاری متقابل و معناداری با ساختار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن جامعه برخوردار است. و نظام اجتماعی حاکم بر جوامع را در قالب پیامدهایی چون همگرایی اجتماعی، ستیز اجتماعی، و حتی تقسیم کار اجتماعی تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. از اینرو بنظر می‌رسد روابط و مناسبات قومی از رابطه معناداری با میزان تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها در یک جامعه، در جوامع گوناگون نیز برخوردار بوده و از مؤلفه‌های اساسی در تحقق اهداف لحاظ شده در اسناد توسعه‌ای محسوب می‌شود.

"آنتونی اسمیت" به نقل از "صالحی‌امیری" با تأکید بر تفاوت میان مؤلفه‌های مؤثر بر همبستگی و تعلق‌پذیری ملی با مؤلفه‌های اثرگذار در وابستگی‌های درون‌قومی در قالب جدولی مشخص (جدول ذیل)، ضمن بیان تمایز در پیوستگی‌های درون‌قومی و برون‌قومی، ضرورت و وجوب سیاست‌های مؤثر و تجربه شده در شکل‌گیری روابط قومی را نیز مورد تحلیل قرار می‌دهد.

جدول ۱: ویژگی‌های اقوام و ملت‌ها

قوم	ملت
نام مناسب	نام مناسب
اساطیر مشترک از نیاکان و غیره	اساطیر مشترک
خاطرات مشترک	تاریخ مشترک
تفاوت فرهنگ	فرهنگ عمومی مشترک
ارتباط با وطن	تصرف وطن
نوعی همبستگی (نخبگان)	حقوق و تعهدات مشترک، اقتصاد واحد

منبع: (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۴)

بعنوان مثال، جمعیت سفیدپوست پس از استقرار در "استرالیا" و تسلط بر بومیان آن در مواجهه با جریان مهاجرپذیری آن کشور، سیاست «استرالیای سفیدپوستان» را اتخاذ می‌کند. تمامی تلاش حکومت حاکم بر این جامعه در اتخاذ چنین سیاستی، این بود که «... ملتی هم‌گن و یک‌دست خلق...» (والزر، ۱۳۸۹: ۹۰) کند. در واقع حذف تمایزات قومی و نژادی، تلاشی بود که در جهت کاهش مسائل اجتماعی و اقتصادی ناشی از تفاوت‌ها، و ارتقاء سطح همانندی‌ها صورت می‌گرفت. زیرا هدف از این سیاست، کاهش تفاوت‌های قومی، از طریق افزایش انسجام و یکپارچگی اجتماعی در جامعه، و تقلیل ستیز اجتماعی میان اقوام در جهت ارتقاء سطح تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها در راستای تحقق اهداف مورد نظر در الگوهای توسعه است.

از اینرو فارغ از ارزیابی در خصوص درست و یا غلط بودن عملکرد این سیاست، که تجربیات متفاوت و متعددی در جوامع گوناگون بهمراه داشته است، تلاش حکومت‌ها جهت کاهش تمایزات، و افزایش میزان اثرگذاری مؤلفه‌های مؤثر بر انسجام، پیوستگی اجتماعی، و ارتقاء سطح تعلق‌پذیری ملی اقوام و نژادهای گوناگون در اتخاذ چنین سیاستی در جوامع انسانی بیان می‌دارد که البته نشان از اهمیت این مؤلفه در کاهش مسائل اجتماعی و اقتصادی در جوامع مذکور نیز دارد.

نمونه دیگر از تأثیر تمایزات قومی در ایجاد نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی جوامع انسانی، شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اقلیت‌های قومی و نژادی همچون سیاه‌پوستان، سرخپوستان، و نژادهای آسیای جنوب‌شرقی نسبت به سفیدپوستان در جوامع غربی است. این موضوع بنظر می‌رسد بطور مستقیم و غیرمستقیم بر وضعیت رفاه افراد وابسته به اقوام و نژادهای مختلف در جوامع اثرگذار است. بعنوان مثال «... میانگین در آمد سالیانه... همواره در سه دهه گذشته برای سفیدپوستان در حدود ده هزار تا پانزده هزار دلار بیشتر از اقلیت‌های قومی و نژادی...» (کمالی، ۱۳۹۰: ۱۷۴) دیگر است. این تبعیض گرچه بر مبنای سیاست‌های اجتماعی اتخاذ شده توسط حکومت آمریکا ظاهراً، از شرایط رو به کاهشی برخوردار بوده، و بویژه در میان نسل‌های جدید، برداشت‌های فرهنگی ناشی از تمایزات قومی و نژادی به مراتب کمتر از نسل‌های پیشین به چشم می‌خورد، ولیکن در واقع بدلیل تفاوت در موقعیت‌های اقتصادی پیشین، دستیابی به فرصت‌های اقتصادی برتر هنوز از تفاوت‌های قابل توجهی میان اقوام و نژادهای دیگر نسبت به سفیدپوستان در جامعه آمریکا ملاحظه می‌شود. ظاهراً این تمایزات بدلیل مسائل مختلفی که زائیده نابرابری‌های اجتماعی میان قومیت‌هاست، در میزان تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها در جامعه آمریکا و میزان تحقق راهبردها و اهداف مورد نظر الگوهای توسعه در میان اقشار مختلف مردم ساکن در آن سرزمین می‌تواند مؤثر باشد.

در جامعه ایران نیز بعنوان یکی از جوامع تشکیل شده از اقوام گوناگون، موضوع تعلق‌پذیری ملی اقوام و تأثیر آن بر یکپارچگی انسجام نظام اجتماعی حاکم بر جامعه، ظاهراً بعنوان یک مسأله اجتماعی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. «... تشکیل فرقه و قورات آذربایجان به رهبری پیشه‌وری در سال ۱۳۲۴ هـ.ش اعلام موجودیت جمهوری خودمختار مهاباد در سال ۲۵-۱۳۲۴ توسط حزب دموکرات کردستان، تعارضات مستمر و متعدد لران بختیاری و بویراحمدی، با دولت، حرکت استقلال‌طلبانه اعراب جنوب به منظور تجزیه خوزستان تشکیل عربستان مستقل در سال ۱۳۱۵ و ۱۳۲۴ هجری شمسی و... بحران‌های قومی در کردستان، ترکمن صحرا، و جنوب شرق ایران نمونه‌هایی از چالش‌های قومی-ایلی «در یکصد سال گذشته در قلمروی جامعه ملی...» (صالحی، ۱۳۸۸: ۲۶) است. یعنی در واقع رفتارهای قومی از مسائل اجتماعی چالش‌انگیز در جامعه ایران محسوب می‌شود. این مسأله بویژه در قالب الگوهای توسعه می‌تواند بنابر شرایط و جهت‌گیری خود، از اثرگذاری مثبت و یا منفی قابل توجهی برخوردار باشد.

بنابراین بنظر می‌رسد بررسی ریشه‌های مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی در ایران، بعنوان یک مسأله اجتماعی نیاز به مطالعه گسترده در قالب منابع، تألیفات، تحقیقات و پژوهش‌های انجام شده و یا مرتبط دارد. از اینرو عدم شناخت نسبت به علل و عوامل مؤثر در پیوستگی‌های درون و برون قومی در ایران بعنوان یک مسأله اجتماعی در این تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اهداف تحقیق

هدف اصلی این پژوهش با توجه به موضوع تحقیق عبارت است از:

شناخت عوامل مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی در جامعه ایران و معناداری رابطه آن در دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ هـ.ش است.

اهداف جزئی برگرفته در تحقیق مذکور عبارتند از:

- شناخت علل و عوامل بنیادین مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی در ایران
- شناخت معناداری رابطه میان عناصر و عوامل بنیادین مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی و تعلق‌پذیری ملی

قومیت‌ها

- شناخت نقش علل و عوامل بنیادین مؤثر در شکل‌گیری مناسبات قومی در ارتقاء سطح تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها در ایران

سؤالات تحقیق

با توجه به موضوع این پژوهش سؤال اصلی این تحقیق عبارت است از: نقش علل و عوامل بنیادین مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی و تأثیر آن بر تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها در تحقق اهداف سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ چیست؟
سؤالات جزئی این پژوهش عبارتند از:

- علل و عوامل مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی در جامعه ایران چیست؟
- معناداری بین علل و عوامل مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی در جامعه ایران با تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها چگونه است؟
- معناداری رابطه بین علل و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها در جامعه ایران در تحقق اهداف سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ چیست؟

ادبیات پژوهش

با توجه به مسأله مورد نظر در این تحقیق که با سطح شناخت علل و عوامل مؤثر بر نقش تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها تحقق اهداف مورد نظر در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ ایران را بعنوان یک مسأله اجتماعی مدنظر دارد، علیرغم پیگیری و جستجوهای صورت گرفته توسط محقق، تحقیق و تألیف خاصی که بور مشخص در ارتباط با موضوع مذکور ملاحظه نگردید. از اینرو محقق تلاش نموده تا بهره‌گیری از برخی از منابع، مستندات و تحقیقات موجود، نسبت به استخراج برخی از داده‌های مرتبط با موضوع این پژوهش اقدام نماید.

از جمله عوامل مؤثر در ایجاد تعلق‌پذیری ملی میان قومیت‌ها «... وجود یک ساختار مشترک سیاسی-اقتصادی که گروه‌های مختلف قومی را به یکدیگر پیوند دهد...» (صالحی‌امیری، ۱۳۸۸: ۹۳) است. بر این اساس شیوه‌های معیشتی و وجوه اقتصادی مشترک میان اقوام، اشتراک در روابط و مناسبات اجتماعی قومیت‌ها را افزون می‌کند. یعنی سطح پیوستگی میان تقسیم کار اجتماعی حاکم بر جامعه و افراد و گروه‌ها و اقشار وابسته به اقوام گوناگون را متأثر از فضای تقسیم کار اجتماعی حاصل بر جامعه، ارتقاء می‌بخشد. این موضوع بر تعلق‌پذیری ملی اثر دارد و بنظر می‌رسد می‌باید در اسناد توسعه جوامع یاد شده مورد توجه قرار گیرد. نکته حائز اهمیت اینکه این‌گونه تعلق‌پذیری میان قومیت‌ها، می‌تواند در عین تفاوت‌های فرهنگی محقق گردد. یعنی با وجود تفاوت‌های ارزشی و هنجاری میان اقوام، ساختار اقتصادی مشترک ضمن کاهش تفاوت‌های هنجاری یاد شده، در شکل‌گیری الگوهای هنجاری میان قومی مؤثر واقع شده و بر تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها مؤثر باشد. ساختار سیاسی و مدیریتی حاکم بر جوامع نیز در اثرگذاری چنین عاملی بر تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها مؤثر است. زیرا پذیرش تفاوت‌های فرهنگی و تلاش جهت کاهش این تفاوت‌ها که از طریق وجوه اقتصادی و شیوه‌های معیشتی مشترک میان اقوام، و گروه‌ها و اقشار، از جمله راهبردهایی است که می‌باید در ساختار سیاسی و مدیریتی حاکم بر آن جامعه نیز مورد توجه قرار گیرد. این رویکرد را که در برخی از منابع و مستندات موجود بعنوان سیاست "تکثرگرایی مساوات‌طلبانه" مطرح گردیده است، استقلال فرهنگی هر قوم را توأم با ساختار سیاسی واحد و مساوات‌طلب دنبال می‌کند. از طرف دیگر بنابر مستندات موجود ممکن است ایدئولوژی حاکم بر اسناد توسعه در یک جامعه، رویکرد نابرابر و تبعیض‌آمیز در قبال اقوام داشته باشد. یعنی با جهت‌گیری خاصی بدنبال حفظ و ایجاد موقعیت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برتر در خدمت قوم یا اقوامی خاص بوده و در مقابل قوم یا قومیت‌های دیگر از دستیابی به چنین موقعیت‌هایی محروم بمانند. این رویکرد که با عنوان «سیاست تکثرگرایی نابرابر» در مستندات و تألیفات موجود مورد تحلیل قرار گرفته است، «... در واقع نابرابری و عدم تساوی در بین گروه‌های قومی را به رسمیت...» (سیف‌اللهی و حافظ‌امینی ۱۳۸۸: ۸۳؛ صالحی‌امیری، ۱۳۸۸: ۹۷) می‌شناسد. بنظر می‌رسد چنین رویکردی در ساختار سیاسی و مدیریتی حاکم بر هر جامعه، در تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها از

کارکردی منفی برخوردار است. بر این اساس ساختار سیاسی و مدیریتی که در قالب نهاد حکومت در هر جامعه در ظاهر ملاحظه می‌گردد، بدلیل اینکه «... مسئولیت وضع و اعمال قوانین و سیاست‌هایی را دارد که در صورت نیاز با توسل به زور اعمال می‌شوند و می‌توانند نابرابری‌های اجتماعی را پایدارتر سازند...» (گرب، ۱۳۷۳: ۱۶) و از طریق تشدید نابرابری‌های قومی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ظاهراً از کارکردی منفی در قبال تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها برخوردار باشند.

"آنتونی اسمیت" در این خصوص معتقد است که ملت هویتی متفاوت از اقوام دارد. زیرا مبنای تعریف ملت در جوامع مرزهای سیاسی است. در حالیکه در داخل محدوده مرز سیاسی در یک کشور ممکن است اقوام گوناگونی که دارای تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای نیز نسبت به یکدیگر باشند، زندگی می‌کنند. وی با ارائه این تحلیل که وجود اقوام مختلف دلیلی بر عدم امکان شکل‌گیری ملت در یک جامعه نیست، بیان می‌دارد که آنچه این اقوام پراکنده و گاه متفاوت را بصورت ملتی یکپارچه درمی‌آورد و هویتی متفاوت از تک تک اجزاء یا همان قوم تشکیل می‌دهد وجود «... اسطوره‌های مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ عمومی مشترک، اقتصاد واحد و حقوق و تعهدات مشترک برای همه...» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۴؛ جلائی پور و قنبری، ۱۳۸۸: ۱۷۰-۱۷۱) است. از اینرو از نظر "اسمیت" وابستگی و تعلق‌پذیری ملی ناشی از مؤلفه‌هایی فراتر از ویژگی‌های خاص هر قومیت است که عامل پیوند میان اقوام متفاوت را فراهم می‌آورد. در واقع بنظر می‌رسد مؤلفه‌های همبستگی ملی، فارغ از کارکرد مؤلفه‌های مؤثر بر تعلق‌پذیری‌های درون‌قومی، روابط و مناسبات اجتماعی میان قومیت‌ها را در یک جامعه تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. نکته حائز اهمیت اینک، تأکید بر ضرورت وجود چنین مؤلفه‌هایی در شکل‌گیری احساس تعلق‌پذیری قومی در یک جامعه دلیلی بر وجود یا عدم وجود نابرابری‌های اجتماعی در جامعه نیست. بنابر تجربیات تاریخی و مستندات ارائه شده در تحقیقات و تألیفات گوناگون، چه بسا جوامعی که نابرابری‌های اجتماعی میان اقوام و نژادهای ساکن در آن در حد قابل ملاحظه‌ای وجود داشته باشد. اما احساس تعلق‌پذیری ملی نیز در میان این قومیت‌های نابرابر در سطح نسبتاً پایدار و قدرتمند مشاهده شود. نمونه چنین جامعه‌ای را می‌توان در هند ملاحظه نمود. در این جامعه «... اعضای کاست‌های متفاوت با هم در تماس دایم‌اند. زیرا باید خدماتی را به یکدیگر عرضه کنند، منتهی اینکه این تماس دائمی آنها را به یکدیگر نزدیک نمی‌کند...» (تامین، ۱۳۸۸: ۹۱) این موضوع نشان‌دهنده وجود مؤلفه‌های مؤثر در ایجاد تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها، فراتر از روابط و مناسبات اجتماعی که ظاهری است که میان اقوام گوناگون در جامعه ملاحظه می‌شود. یعنی بنابر مستندات موجود گرچه کاهش نابرابری‌های اجتماعی و ارتقاء سطح مساوات و عدالت در روابط اجتماعی میان افراد، اقشار، گروه‌ها و اقوام در جامعه می‌تواند احساس تعلق‌پذیری قومیت‌ها اثرگذار باشد، ولیکن، تعلق‌پذیری قومی در شرایط نابرابر اجتماعی شدید مانند نابرابری‌های کاستی نیز در میان مردم در یک جامعه می‌تواند وجود داشته باشد.

از دیگر عوامل مؤثر در تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها که از منابع و مستندات موجود قابل استنباط است، میزان پذیرش اجتماعی و فرهنگی مهاجران خارجی بعنوان قومیت‌های بیگانه در جوامع انسانی است. در واقع نوع و میزان پذیرش مهاجران خارجی توسط ساکنان اصلی و اکثریت مردم یک جامعه در احساس تعلق‌پذیری ملی اقوام مهاجر بیگانه، نقش بسیار مهمی دارد. بعنوان مثال جامعه "ژاپن" که به لحاظ پیوستگی اجتماعی و ملی علیرغم وجود برخی نژادها و قومیت‌ها از انسجام قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده و می‌توان گفت بنظر می‌رسد نسبت به بسیاری از جوامع به لحاظ اجتماعی همگون‌تر است، برخلاف بسیاری از جوامع اروپایی و آمریکایی با مسأله نژادها و اقوام سیاه، سفید و یا زرد و سرخ‌پوست مواجه نیست. مسائل اصلی در خصوص تعلق‌پذیری اقوام ساکن در جامعه ژاپن یکی مهاجران خارجی که برای اشتغال در فعالیت‌های دون‌پایه به کشور ژاپن مهاجرت کرده‌اند، «... ۲ تا ۳ درصد ژاپنی‌هایی که دارای ریشه‌های چینی و کره‌ای هستند...» (کمالی، ۱۳۹۹: ۱۷۹) و دیگری دسته‌ای قومی «... بنام بوراکومین (Burakumin) است... که بصورت یک کاست بسیار پایین...» (همان: ۱۸۰) در جامعه ژاپن مورد توجه است. بنابر مستندات موجود علیرغم تبعیض‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که میان اکثریت مردم ژاپن با "بوراکومین"ها، کره‌ای‌ها و چینی‌های ساکن در سرزمین ژاپن وجود داشته است، بدلیل اختلاط نژادی و قومیتی این اقلیت‌های قومی با سایر اقوام و گروه‌های ژاپنی، ضمن کاهش

نابرابری‌های اجتماعی میان اقوام یاد شده، بنظر می‌رسد بر سطح تعلق‌پذیری ملی قومیت‌های مذکور نیز فراتر از روابط درون‌قومی اثر گذاشته است. یعنی اختلاط نژادها که از طریق ازدواج میان ایشان و بوجود آمدن نسل‌های جدید اتفاق می‌افتاد، بر تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها مؤثر است. در واقع تقلیل مرزهای "کاستی" و جداکننده میان قومیت‌ها به لحاظ اجتماعی با همبستگی ملی اقوام از رابطه معناداری برخوردارند.

از دیگر موضوعات طرح شده در منابع و مستندات موجود، اتخاذ رویکرد "هماندسازی" جهت کاهش ناهمانندی‌های ناشی از تعلقات قومیتی است. در واقع حکومت‌ها از طریق هماندسازی به «... انطباق و سازگاری... اعضای متعلق به رویکردهای مختلف...» (صالحی‌امیری، ۱۳۸۸: ۸۰) می‌پردازند که هدف از آن همگونی و هم‌جنسی افراد در جامعه است. در واقع هماندسازی‌ها بدنیاال کاهش وابستگی‌های درون‌قومی، و ارتقاء احساس تعلق‌پذیری به جامعه‌ای واحد است. این امر از نظر "میلتون. ام. گوردون" جامعه‌شناس آمریکایی به نقل از "مقصودی" در مراحل مختلفی صورت می‌پذیرد. «... هماندسازی فرهنگی، هماندسازی ساختاری، هماندسازی مادی، هماندسازی هویتی، هماندسازی ایستاری-بینشی، هماندسازی مدنی، هماندسازی رفتاری...» (سیف‌اللهی و حافظ‌امینی، ۱۳۸۸: ۸۲؛ مقصودی: ۱۳۸۲) مراحل مختلف تحقق رویکرد هماندسازی میان اقوام و گروه‌های گوناگون در یک جامعه است.

یعنی از طریق طی نمودن چنین مراحل تلاش می‌گردد، وجوه مشترک و مؤلفه‌های مشابه افراد وابسته به اقوام و اقشار گوناگون در یک جامعه افزایش یافته و تفاوت‌های میان اقوام کاهش یابد.

"آنتونی گیدنز" الگوی هماندسازی را یکی از مدل‌های مؤثر بر تحول روابط نوین در جوامع انسانی بخصوص جامعه آمریکا معرفی می‌کند. او خود مدل "درهم‌آمیزی" را برای ارتقاء سطح تعلق‌پذیری میان اقوام ارائه می‌کند. بر این اساس «... سنت‌های فرهنگی مهاجران و اقلیت‌های قومی همه با هم درهم آمیخته و الگوی فرهنگی جدید و تکامل یافته‌ای را تشکیل می‌دهد...» (گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۹۰).

بنظر می‌رسد با توجه به دیدگاه‌های مطرح شده در خصوص هماندسازی میان قومیت‌ها جهت بوجود آوردن فضا و شرایط تعلق‌پذیری فراست‌ی نسبت به روابط درون‌قومی، که می‌توان تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها را نیز از آن استنباط نمود، ایجاد الگوهای ارزشی و هنجاری مشترک بر مبنای تقسیم کار اجتماعی میان افراد و اقوام مختلف در جامعه در قالب نظام حقوقی و مدنی مشخص می‌تواند در شکل‌گیری تعلق‌پذیری ملی مؤثر باشد. البته بهره‌گیری از چنین رویکردهایی را گرچه ظاهراً در ابتداء فرآیند اثرگذاری بر نسل‌ها نمی‌توان جزء علل بنیادین تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها محسوب نمود، اما در گذر زمان و بر اثر تکرار بتدریج از موقعیت بنیادین در روابط و مناسبات اجتماعی میان اقوام با یکدیگر و با جامعه برخوردار می‌گردد.

از دیگر موضوعاتی نیز که لازم است با توجه به موضوع این پژوهش که هدف از شناخت علل و عوامل بنیادین جهت تحقق اهداف سند برنامه‌ریزی توسعه کشور ایران (سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ هـ ش) مورد توجه قرار گیرد مفاد سند مذکور و ارتباط آن با موضوع روابط و مناسبات قومی در افق چشم‌انداز یاد شده است. صرفاً به منظور توجه به اهمیت تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها و نقش علل و عوامل بنیادین در تحقق اهداف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی سند توسعه یاد شده به برخی از مفاد مرتبط اشاره می‌شود:

۱) توسعه یافته، متناسب با مقتضیات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی خود متکی بر اصول اخلاقی و ارزش‌های اسلامی، ملی و انقلابی، با تأکید بر مردم‌سالاری دینی، عدالت اجتماعی، آزادی‌های مشروع، حفظ کرامت و حقوق انسان‌ها و بهره‌مندی از امنیت اجتماعی و قضایی.

۲) برخوردار از دانش پیشرفته، توانا در تولید علم و فناوری، متکی بر سهم برتر منابع انسانی و سرمایه اجتماعی در تولید ملی.

۳) امن، مستقل و مقتدر با سامان دفاعی مبتنی بر بازدارندگی همه‌جانبه و پیوستگی مردم و حکومت.

۴) برخوردار از سلامت، رفاه، امنیت غذایی، تأمین اجتماعی، فرصت‌های برابر، توزیع منابع درآمد، نهاد مستحکم خانواده، به دور از فقر، تبعیض و بهره‌مند از محیط زیست مطلوب.

۵) فعال مسئولیت‌پذیر، ایثارگر، مؤمن، رضایت‌مند، برخوردار از وجدان کاری، انضباط، روحیه‌ی تعاون و سازگاری اجتماعی، متعهد به انقلاب و نظامی اسلامی و شکوفایی ایران و مفتخر به ایرانی بودن.

۶) دست‌یافته به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه‌ی آسیای جنوبی غربی (شامل آسیای میانه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه) با تأکید بر جنبش نرم‌افزای و تولید علم، رشد پررشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقاء نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل.

۷) الهام‌بخش، فعال و مؤثر در جهان اسلام با تحکیم الگوی مردم‌سالاری دینی، توسعه کارآمد، جامعه اخلاقی، نواندیشی و پویایی فکری و اجتماعی، تأثیرگذار بر همگرایی اسلامی و منطقه‌ای بر اساس تعالیم اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره).

روش تحقیق

با توجه به موضوع تحقیق و ضرورت شناخت علل و عوامل بنیادین مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی بر تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها در جامعه ایران به نظر می‌رسد روش متناسب در مطالعه و بررسی دقیق منابع، مستندات، تألیفات و تحقیقات صورت گرفته در این خصوص به منظور دستیابی به داده‌ها و استنباط مفاهیم و یافته‌های حاصل از آن، روش اسنادی است. که با استفاده از تکنیک‌های فیش برداری، کشف و مقایسه‌سازی داده‌ها و اطلاعات، جمع‌آوری شده و با استفاده از استدلال‌ها و استنباط محقق و با تکیه بر یافته‌های نظری و یافته‌های تجربی، داده‌ها و اطلاعات بدست آمده دسته‌بندی و مورد تجزیه و تحلیل و توصیف و تبیین قرار گرفته‌اند. جامعه آماری مطالعه حاضر به لحاظ پهنه مکانی سطح کلان جامعه ایران و به لحاظ پهنه زمانی از دوره مشروطه تا به امروز را شامل می‌شود، ضمن اینکه با توجه به رویکرد تاریخی که این مطالعه دارد ریشه‌های شکل‌گیری نابرابری و مناسبات را از ابتدای شکل‌گیری تمدن در نظر گرفته‌ایم.

سایر روش‌های تحقیق ظاهراً با توجه به موضوع این پژوهش از قابلیت و تناسب لازم برخوردار نیستند. همچنین به نظر می‌رسد محدودیت‌های خارج از اختیار محقق در انجام این پژوهش، محدودیت در منابع و تحقیقات مشخص و مرتبط با موضوع این تحقیق و نیز محدودیت زمانی جهت استنباط و ارائه نتایج حاصل از تحقیق مذکور باشد.

یافته‌های تحقیق

با توجه به فرآیند شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی در سرزمین ایران، بنظر می‌رسد سیر تکوینی ایجاد قومیت‌ها در این سرزمین از دوره غارنشینی و ابتداء سکونت اقوام بدوی تا تشکیل "اتحادیه زنتوها" یا "اتحادیه قبایل" بطول انجامیده است. نکته حائز اهمیت اینکه این فرایند در تمامی نقاط ایران از شرایط یکسانی برخوردار نبوده، و پس از ایجاد اتحادیه‌های قبایل نیز بتدریج از روابط بین‌قبیله‌ای به مناسبات قومی و فراقبیل‌های تبدیل شده است.

بررسی و شناخت علل و عوامل مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات یاد شده در تحلیل‌ها و ارزیابی‌های آتی از وضعیت اقوام در ایران، و الگوهای نظری توسعه کشور حائز اهمیت است.

بر اساس مستندات و منابع موجود، در میان ساکنان بدوی سرزمین ایران که در ارتفاعات و کوهستان‌ها با بهره‌گیری از شیوه‌ی معیشتی شکار و گردآوری ریشه‌ی گیاهان و میوه‌های طبیعی، زندگی می‌کرده‌اند، روابط جمعی محدودی با غلبه مناسبات خونی و خویشاوندی وجود داشت. کاهش تدریجی سطح آب در فلات ایران، و فراهم شدن امکان سکونت در دامنه کوه‌ها و دشت‌ها، موجب گردید خاندان‌های کوچک غارنشین و ساکن در ارتفاعات، موقعیت جغرافیایی پیشین خود را ترک گفته و در دشت‌ها، و دامنه‌ی کوه‌ها ساکن شوند در واقع «... چنین بنظر می‌رسد که در نتیجه فرونشینی آب دریای داخلی تدریجاً چمنزارها و بیشه‌هایی

در اراضی ساحلی بوجود آمده که حیوانات برای چرا به آنجا روی آورده‌اند و انسان ساکن کوه نیز در پس آنها از کوهستان فرود آمده... و دشت‌ها را محل سکونت خویش قرار داد...» (اسکندری، ۱۳۷۷: ۲۳؛ حسنی، ۱۳۸۸).

تغییر در شرایط جغرافیایی و اقلیمی واحدهای جمعی یاد شده، و امکان بهره‌مندی از مراتع و اراضی قابل کشت، توأم با دانش و تجربیات ناشی از جمع‌آوری ریشه‌های گیاهان، و نیز ارزیابی از قابلیت اهلی شدن حیوانات مختلف، منجر به ایجاد شیوه‌های معیشتی جدیدی در قالب کشت و کار، و نگهداری از دام‌هایی چون گاو، بز، گوسفند و بعدها الاغ، قاطر و اسب گردید. این تغییرات در این عهد روابط و مناسبات خاندانی را در واحدهای جمعی مذکور را ارتقاء بخشیده و مبنای قرار داد.

افزایش تدریجی جمعیت خاندان‌ها، بعلت زاد و ولد میان ایشان، و متناسب با آن افزایش سطح نیازهای معیشتی توأم با محدودیت ابنیه احداث یا ایجاد شده بعنوان واحد سکونتی برای خاندان‌ها، آنها را بر آن داشت تا با ایجاد واحدهای سکونتی جدید در جوار یا همجوار واحدهای سکونتی پیشین، ضمن حفظ روابط اجتماعی درون خاندانی گذشته، امکان استفاده از فضای زندگی گسترده‌تر، و نیز مراتع و اراضی قابل چرا و قابل کشت وسیع‌تر فراهم شود. آشنایی ساکنان مذکور با شیوه‌های بهره‌مندی بهینه از سیستم‌های آبیاری طبیعی مانند مدیریت آبراهه‌ها و جویبارهای طبیعی و یا کشت دیم، توأم با «... پیشرفت‌های محسوسی که طی مرحله‌ی میانسنگی و آغاز نوسنگی در ابزار و وسایل کار بوجود...» (اسکندری، ۱۳۷۷: ۳۱) آمد، منجر به ارتقاء قابلیت دامداری و بهره‌مندی از منابع حاصل از آن موجب شکل‌گیری شیوه‌ی زیستی جدیدی در میان ساکنان سرزمین ایران شد. ظاهراً «... از هزاره پنجم پیش از میلاد دوره‌ی ده‌زیستی...» (همان: ۳۰) در ایران محسوب می‌شود. در این عهد می‌توان اینگونه ارزیابی نمود که مناسبات خاندانی از تناسب با شیوه‌های معیشتی دامداری نیمه اسکان‌یافته، کشاورزی معیشتی، شکار و ماهیگیری برخوردار بوده و مبنای روابط اجتماعی حاکم بر دهکده‌ها است.

البته این مناسبات نیز بتدریج متأثر از عوامل خارجی، و تغییر در وضعیت عناصر داخلی در مواجهه با شرایط جدید، در پاسخ به ضرورت‌ها دچار تحول می‌گردد.

از جمله عوامل مؤثر در تغییر مناسبات خاندانی، می‌توان به ضرورت‌های امنیتی و سیاسی ناشی از هجوم مستمر اقوام خارجی به دهکده‌های ایرانی و نیز غارتگری بین خاندانی میان دهکده‌ها بعنوان یک شیوه معیشتی مشروع و مقبول که بغیر از خشونت‌های انسانی آن اسارت زنان، کودکان، همچنین غارت دام‌ها را به‌مراه داشته است، اشاره نمود. بنظر می‌رسد خاندان‌های ساکن در دهکده‌ها در آن عهد، به این نتیجه رسیدند که جهت افزایش قابلیت دفاع و در صورت لزوم تهاجم می‌توانند از طریق انسجام در روابط اجتماعی و اقتصادی میان دهکده‌ها و خاندان‌های وابسته به آنها، نسبت به سایر خاندان‌های داخلی و اقوام خارجی در جهت کاهش آسیب‌پذیری دهکده‌ها اقدام کنند. از جمله عوامل دیگر می‌باید به افزایش جمعیت دهکده‌ها و تغییر در ترکیبات کمی و کیفی جمعیت دهکده‌ها بدلیل توسعه زاد و ولد، و بخصوص مهاجرت قبایل آریایی به ایران اشاره نمود. این قبایل که با وجه غالب معیشتی شبانکارگی، مراحل قابل قبولی از تقسیم کار اجتماعی را نسبت به ساکنان بدوی و بومی سرزمین ایران طی نموده بودند، از سطح روابط و مناسبات «... خانواده، طایفه، قبیله و عشیره در زمان ورود به ایران و سکونت در این سرزمین...» (شعبانی، ۱۳۸۹: ۲۱) برخوردار بودند. این موضوع در تغییر مناسبات خاندانی در میان ساکنان بومی سرزمین ایران و تبدیل آن به مناسبات دودمانی در قالب عشایر و طوایف بسیار مؤثر بوده است. در واقع مناسبات دودمانی متأثر از روابط اجتماعی پایدار و منظمی که میان خاندان‌های ساکن در دهکده‌ها در قالب سازمان اجتماعی منسجم و دارای ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی لازم وجود داشت شکل گرفت.

از دیگر عناصر مؤثر در این تغییر مناسبات، ضرورت استفاده بهینه از سیستم آبیاری مصنوعی از طریق ایجاد ساختار مدیریتی کلان‌تر از مدیریت دهکده‌ای بود. زیرا استفاده از این سیستم آبیاری، در زمانی امکان‌پذیر است، که سطح اراضی و مراتع زیر

کشت، از حدی پایین‌تر نیاید. از اینرو لازم است فراتر از اراضی در اختیار یک دهکده، و شاید در چند دهکده، جهت بهره‌مندی از منابع آبی تأمین شده از طریق سیستم آبیاری مصنوعی کنار هم قرار گرفته و زیر کشت روند.

نکته دیگری هم که می‌باید حتماً در ارزیابی از این تغییر مدنظر قرار گیرد، نقش ساختار مدیریتی- سیاسی حاکم بر مناسبات دودمانی در قالب نظام سیاسی حاکم بر عشایر و طوایف ساکن در سرزمین ایران است. صعوبت زندگی شبانکارگی و مبارزه دائمی با عوامل متخالف طبیعی، جانوری و انسانی، «... تمکین به سلطه، مراتب و اعتقاد به نظام حاکم، و قبول مسئولیت...» (همان: ۲۱) را جزء لاینفک نظام اخلاقی حاکم بر الگوهای هنجاری مناسبات دودمانی در این عهد نموده است. در واقع استمرار چند هزار ساله شیوه معیشتی شبانکارگی بعنوان شیوه معیشتی غالب، سایر وجوه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی حاکم بر عشایر و ایلات را نیز در شکل‌گیری سطوح بالاتر مناسبات اجتماعی، یعنی شکل‌گیری قبایل و قومیت‌ها نیز تعمیم داد. بنابراین مناسبات اجتماعی غالب در این عهد، مناسبات دودمانی، نظام عشیره و طایفه‌گری در ایران را تحت تأثیر خود قرار داده و از تناسب و هم‌نواپی شیوه‌های معیشتی، ساختار مدیریتی و سیاسی، ساختار فرهنگی و ترکیبات کمی و کیفی جمعیتی نیز برخوردار است. استمرار اثربخشی عناصری چون افزایش جمعیت و نیازهای جمعیتی، ضرورت استفاده بهینه از قابلیت‌های ناشی از بهره‌مندی از سیستم آبیاری مصنوعی از طریق گسترش مراتع و اراضی کشاورزی، عامل خارجی و ضرورت آمادگی دفاع در مقابل تهدیدات مستمر اقوام خارجی، بتدریج شرایط شکل‌گیری مناسبات گسترده‌تری نسبت به قبل را در نظام اجتماعی ایران فراهم نمود. مناسبات قبیله‌ای بعنوان مجموعه روابط اجتماعی میان عشایری و میان طائفه‌ای شرایط جدیدی در مناسبات اجتماعی میان اقشار و گروه‌ها در میان ساکنان سرزمین ایران محسوب می‌شد. در واقع در درون این مناسبات، ضمن تداوم روابط درون‌خانندانی و درون دودمانی، تعامل و انسجام میان عشایر و طوایف در قالب مناسبات قبیله‌ای متجلی است. بنظر می‌رسد هرچقدر که روابط و مناسبات اجتماعی گسترده‌تر می‌شود، وجود مدیریت سیاسی متمرکز و کلان بر واحدهای جمعی یا همبودی‌های ساکن در سرزمین ایران، ضروری‌تر می‌گردد.

بنابر مستندات موجود پس از شکل‌گیری "قبایل" یا "زنتوها"، تهدیدات مستمر اقوام خارجی و هجوم ایشان به داخل سرزمین ایران، قبایل ایرانی را بر آن داشت تا از طریق تشکیل "اتحادیه‌ی زنتوها"، نسبت به ارتقاء توان دفاعی و نظامی خود در برابر هجوم اقوام متجاوز اقدام نمایند. بوجود آمدن این اتحادیه‌ها، و ایجاد روابط و مناسبات برون‌قبیله‌ای میان ساکنان و افراد وابسته به هر قبیله با قبایل دیگر، موجبات شکل‌گیری سطح جدیدی از روابط و مناسبات اجتماعی در میان ساکنان سرزمین ایران گردید. در واقع بتدریج هر قبیله بعنوان بزرگ‌ترین سازمان اجتماعی تا آن عهد، خود جزئی از سازمان اجتماعی کلان‌تری شد که در مستندات موجود آن را "قومیت" یا همان "قوم" می‌نامند. از طرف دیگر وجود سازمان فضایی جهت تعامل میان قبایل موجب شکل‌گیری "دهیوها" نیز گردید. «... به تصریح اوستا، زنتو جزئی از واحد وسیع‌تری بود که دهیو یا ونگهو نام دارد... دهیو از چند زنتو یا قبیله تشکیل شده و در واقع اتحاد قبایلی را تشکیل می‌دهد که در سرزمین مشخصی سکونت داشته‌اند...» (اسکندری، ۱۳۷۷: ۱۶) "دهیوها" یا اقوام هر کدام پیشوا و رئیسی دارا بوده که ظاهراً فردی انتخاب می‌شده که «... ریاست مهم‌ترین قبیله را داشته...» (همان: ۱۶۸) است. موضوع دیگر اینکه، نحوه کارکرد عناصر و عوامل مؤثر در شکل‌گیری قومیت‌ها در ایران، افزایش تدریجی نابرابری‌های اجتماعی میان اقشار مختلف را نیز بهمراه دارد. یعنی توسعه روابط و مناسبات اجتماعی در میان ساکنان سرزمین ایران، و گسترش و پیچیده شدن تقسیم کار اجتماعی میان اقشار و گروه‌های اجتماعی، میزان نابرابری‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را نیز افزایش می‌دهد. و در حقیقت، نظام سلسله‌مراتبی در سازمان اجتماعی ساکنان مذکور بیش از پیش نمودار می‌نماید. وجود نابرابری در موقعیت‌های اقتصادی و مدیریتی در درون هر قبیله، پس از تشکیل قومیت‌ها، بر شرایط نابرابر میان اقشار و گروه‌های دارای موقعیت‌های برتر با گروه‌های اجتماعی دارای شرایط و وضعیت پست‌تر می‌افزاید. زیرا تا زمانی که سازمان اجتماعی قبیله، کلان‌ترین سازمان اجتماعی در میان ساکنان سرزمین ایران بود، و هنوز سازمان فضایی- اجتماعی "دهیوها" ایجاد نشده بود، رؤسای

قبایل «... یا شاهک‌ها... نه تنها با اختیارات مربوط به ریاست خود، بلکه به مناسبت دارایی قابل ملاحظه‌ای که در دست داشتند، بر دیگر اعضای قبیله امتیازات مهمی یافته بودند...» (همان: ۱۷۰) اما پس از شکل‌گیری "دهوها" و بهره‌مندی‌های اقتصادی و سیاسی ناشی از افزایش توان نظامی قبایل، و نیز توسعه‌ی دامداری و کشاورزی، نابرابری‌های اجتماعی نیز به همان نسبت بر مبنای نظام سلسله مراتبی "درون قبیله‌ای" و "میان قبیله‌ای" افزایش می‌یابد.

اما فارغ از موضوع نابرابری‌های اجتماعی درون‌قومی میان اقشار، خاندان‌ها، طوایف، عشایر و قبایل که بر مبنای موقعیت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هر یک از واحدهای جمعی یاد شده در هر قوم قابل بررسی است، از عناصر و عوامل مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات تبعیض‌آمیز در روابط درون‌قومی در سرزمین ایران پس از شکل‌گیری قومیت‌ها می‌باید به مواردی چون:

- موقعیت جغرافیایی و اقلیمی هر یک از قومیت‌ها،
 - وضعیت کمی جمعیت در هر قوم و نحوه پراکندگی آن در قالب واحدهای اجتماعی و مقیاس جغرافیایی،
 - وضعیت کیفی روابط درون‌قومی میان قبایل، عشایر، طوایف و خاندان‌ها،
 - وضعیت و تنوع وجوه تولید، و تقسیم کار اجتماعی حاصل از آن در هر قوم،
 - ساختار مدیریتی و میزان قابلیت سازماندهی سیاسی هر قوم،
 - موقعیت ژئوپلیتیک هر قوم و نحوه ارتباط قومیت‌ها با اقوام خارجی همجوار،
- اشاره نمود.

از دیگر عوامل مؤثر در نمایش و تجلی نابرابری‌های درون و برون قومیتی، پیروز یا شکست اقوام در جنگ‌های میان‌قومی و تحت سلطه درآوردن قوم یا اقوام شکست خورده توسط قوم پیروزی است. در واقع در صورتی که قوم شکست خورده تحت تسلط و سیطره قوم پیروز قرار گیرد، ضمن از دست دادن موقعیت‌های برتر سیاسی و مدیریتی جامعه خود، منابع مالی و سود حاصل از موقعیت‌های برتر اقتصادی را نیز از دست می‌دهد. در این شرایط، قوم پیروز در جایگاه اکثریت قومی و قوم یا اقوام شکست خورده در جایگاه اقلیت قومی قرار می‌گیرند. این موضوع در مقیاس‌های اجتماعی کوچک‌تر از قومیت‌ها نیز قابل تحقق است. یعنی پیروزی یک قبیله بر قبیله‌ای دیگر و یا پیروزی یک عشیره شبانکار بر طایفه‌ای کشاورز از جمله مصادیق عینی اثربخشی نتایج جنگ در شکل‌گیری نابرابری‌های درون و برون قومی است.

البته این موضوع زمانی در جوامع انسانی قابل تحلیل است که مناسبات قومی بر روابط اجتماعی یک جامعه حاکم شده باشد و گرنه تا پیش از شکل‌گیری مناسبات مذکور، تحلیل روابط میان‌قومی در قالب اتحادیه‌های قبایل، از جامعیت لازم برخوردار نیست. ولیکن بنظر می‌رسد نمی‌توان کتمان نمود که جنگ و تضادهای درون‌قومی بر شکل‌گیری نابرابری‌های اجتماعی برون‌قومی در آینده هر جامعه نیز می‌تواند اثرگذار باشد.

بنابر مستندات موجود بعنوان مصداقی در این خصوص، مهاجرت آریایی‌ها به ایران به مرور از حدود میانه‌ی هزاره دوم پیش از میلاد به ایران صورت پذیرفته است. آریایی‌ها در ورود به ایران با مقاومت و یا تعامل طوایف، قبایل بدوی ساکن در این سرزمین مواجه شدند. ولیکن «... صعوبت زندگانی ناشی از گله‌داری و پرورش احشام و مبارزه‌ی دایمی با عوامل متخالف طبیعی، جانوری و انسانی...» (شعبانی، ۱۳۸۹: ۲۰) از قبایل آریایی مردمی سخت‌کوش و توانمند ساخته بود. از اینرو در نهایت، در بسیاری از تضادهای پیش آمده میان قبایل آریایی و ساکنان بومی سرزمین ایران، تسلط نهایی با آریایی بوده است. البته گرچه در دوره‌ی ورود آریایی‌ها به ایران هنوز نظام اجتماعی مبتنی بر مناسبات قومی شکل نگرفته بود، اما بنظر می‌رسد تسلط اولیه آریایی‌ها، در شکل‌گیری روابط قومی و موقعیت‌های متمایز اقتصادی و سیاسی میان خاندان‌ها، عشایر، طوایف و قبایل ساکن در سرزمین ایران، نقش بسیار مهمی داشته است. اما تعامل تدریجی مهاجران آریایی و ساکنان بدوی و بومی سرزمین ایران «... به مرور زمان، آنها را در یکدیگر ادغام

نمود...» (نوذری، ۱۳۸۵: ۲۳)، و موجب شد از ویژگی‌های "سکونت مشترک"، "معیشت مشترک" و "ارزش‌های فرهنگی مشترک" برخوردار شوند.

بعنوان مثال دو قبیله بزرگ ایرانی که بعدها در قالب اقوام "مادی" و "پارسی" خوانده شدند، «... در نواحی حاصلخیز پیرامون دریاچه ارومیه... فرود آمدند. تیره‌ی مادی، در نواحی جنوب شرقی دریاچه بین همدان و تبریز- جای گرفت، و بعدها تا اصفهان پیش رفت و قبیله‌های پارسی در جنوب و قسمت‌های جنوب غربی دریاچه در ناحیه اردلان...» (همان: ۲۳) مستقر گردید. بهر حال نحوه استقرار و پیشرفت این قبایل در نواحی مذکور با تضادهای اولیه‌ای همراه بود که در نهایت تسلط آریایی‌ها و دستیابی به موقعیت مدیریتی و اقتصادی برتر برای ایشان را به همراه داشت. البته در گذر زمان با ادغام تدریجی ساکنان بومی و قبایل مهاجر آریایی، نابرابری‌های طایفه‌ای و قبیله‌ای میان مهاجران و ساکنان بدوی کاهش می‌یابد. البته گرچه بنظر می‌رسد برخی از نابرابری‌های درون قبیله‌ای و درون قومی آتی میان اقشار مختلف ساکن در جامعه ایران می‌تواند متأثر از وابستگی‌های نژادی ایشان نیز قلمداد گردد، معهذا دوره تسلط طوایف و عشایر آریایی بر طوایف بدوی ساکن در ایران را می‌توان یکی از نقاط آغازین از شکل‌گیری نابرابری‌های طایفه‌ای و قبیله‌ای، پیش از شکل‌گیری نابرابری‌های قومی و تشکیل اقلیت‌های قومی دانست.

از دیگر عناصر مؤثر در ایجاد مناسبات قومیتی، موقعیت اقلیمی سکونت و معیشت افراد، طوایف، عشایر و قبایل وابسته به یک قوم است. با توجه به وضعیت منابع آبی و تمایزات جغرافیایی قابل توجه در نقاط مختلف سرزمین ایران در این خصوص که از وضعیت اقلیمی خشک در مناطق مرکزی تا شرایط پرباران نقاط شمالی را در بر می‌گیرد، همچنین وجود رشته کوه‌های بلند و دشت‌های پست در دو جانب فلات ایران، بدیهی است سکونت در نقاط مختلف ایران نمی‌تواند از وضعیت اقتصادی، مدیریتی و اجتماعی مشابهی برخوردار باشد.

از اینرو، فضای استقرار و سکونت یک قوم در سرزمین ایران در بهره‌مندی آن قوم از منابع و امکانات، هم‌چنین فرصت‌ها و موقعیت‌های مادی ساکنان آن، و حتی رویکردهای غیرمادی ایشان مؤثر است. پس «... شگفت‌آور نیست که طول دوران سنگ‌نو در مناطق مختلف کشور ما متفاوت است، و بر حسب نقاط، از نه هزار تا دو هزار سال پیش از میلاد را در بر می‌گیرد...» (اسکندری، ۱۳۷۷: ۴۱). بعنوان مثال قبایل یا اقوامی که مراتع و اراضی کشاورزی واجد شرایط جهت کشت و کار، و منابع آبی مناسب در اختیار داشتند، ضمن تأمین نیازهای معیشتی جمعیت وابسته به خود، امکان بهره‌مندی از مازاد تولید محصولات دامی و کشاورزی را در اقتصاد بازرگانی (هرچند محدود) یافتند. این امر در توسعه‌ی روابط اجتماعی برون‌قومی این اقوام و یا امکان دستیابی به ثروت و دارایی در اختیار ایشان، نقش بسزایی داشته است. از طرف دیگر همین برخورداری از وضعیت مناسب اقلیمی جهت پرورش دام، و یا رونق کشت و کار، خود عامل توجه قبایل و اقوام مهاجر و مهاجم از خارج و داخل به این نقاط می‌گردید، که این امر خود هم در آسیب‌پذیری مستمر و در عین حال در توسعه وضعیت اقتصادی و سیاسی چنین اقوامی مؤثر بوده است. بعنوان مثال می‌توان از وضعیت قبایل واقع در محدوده‌ی شمال غربی، غرب و نیز جنوب غربی فلات ایران نام برد که بدلیل برخورداری از وضعیت جغرافیایی مناسب جهت پرورش دام، و همجواری با اقوامی که به نسبت سایر قومیت‌ها از وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برخوردار بودند، ضمن اینکه فرایند شکل‌گیری نظام اجتماعی مبتنی بر قومیت را سریع‌تر طی نمودند، نسبت به سایر طوایف، عشایر و قبایل در دیگر نقاط ایران، از امکان تشکیل زودهنگام دولت و حکومت مستقل و منسجم برخوردار گردیده، و پس از آن نیز امکان تسلط بر سایر ساکنانی که نظام اجتماعی ایشان در حال شکل‌گیری در قالب قبایل و قومیت‌ها بود، را یافتند. البته از طرف دیگر تهاجم مستمر "ساکاها" و "آشوریان" و یا عناصر فرهنگی، ساختار مدیریتی- سیاسی خاص عشایر کوچک‌نشین، نسبت به طوایف کشاورزپیشه، نقش خاص خود را در کنار سایر مؤلفه‌های مؤثر در ایجاد نابرابری‌های قومی در این منطقه دارا هستند، ولیکن بطور کلی عنصر تفاوت در موقعیت‌های جغرافیا و شرایط اقلیمی، اقوام و قبایل در ایران، با تأثیر متقابل بر عناصر و عوامل داخلی و خارجی، سهم مؤثری در ایجاد موقعیت‌های اقتصادی سیاسی و فرهنگی متمایز میان اقوام و شکل‌گیری غیرهم‌زمان

مناسبات قومیتی دارا است. "ماننا"ها مصداق یکی از قبایل بزرگ و به نسبت قدرتمند ساکن در سرزمین ایران است که شرایط اقلیمی خاص محل سکونت آنها (شرایط کوهستانی)، موجب تسلط وجه معیشتی شبنکارگی بعنوان وجه برتر اقتصادی در جامعه‌ی ایشان گردیده بود. تقسیم کار اجتماعی ناشی از این شیوه‌ی معیشتی، ساختار فرهنگی و سازمان مدیریتی خاص و متناسب با آن را در میان این قبیله ایجاد نمود. از جمله ویژگی‌های فرهنگی- سیاسی ناشی از تقسیم کار اجتماعی یاد شده، تبعیت محض از رئیس ایل است. بنابر مستندات موجود «... زمانی که مادها به پیشوایی دی‌اکو و پسرش فرورتیش دولت نیمه‌مستقلی را تشکیل داده بودند، "ماننا"ها قصد داشتند در شمال غربی ایران حکومت عظیم و مستقلی بوجود آورند که با مقاومت "آشوریان" و هجوم "سکاها" مواجه می‌گردند...» (نوذری، ۱۳۸۵: ۲۶) یعنی هجوم اقوام خارجی، تلاش این قبیله بزرگ که در برخی از مستندات در قالب یک قوم نیز از آن یاد شده است را، جهت کسب استقلال و ایجاد سازمان سیاسی و مدیریتی مستقل و متمرکز نافرجام می‌گذارد. ولیکن نمی‌توان منکر اثربخشی شرایط اقلیمی این قبیله، هم بر وضعیت معیشتی آن، و هم بر چشمداشت اقوام خارجی به تولیدات حاصل از شبنکارگی این قبیله شد. بر این اساس می‌توان چنین استنباط نمود که گرچه شرایط اقلیمی خاص محل سکونت "مانناها"، شرایط مناسبی به لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهت شکل‌گیری نظام اجتماعی منسجم و پایدار را بر ایشان فراهم نموده بود، اما همین اقلیم خاص و متناسب با وجه تولیدی مسلط بر جامعه، موجبات هجوم مستمر اقوام خارجی جهت غارتگری دام‌ها، اموال، و حتی بردگی بردن ساکنان آن در قالب اقلیتی قومی را ایجاد کرد. در نتیجه پس از توسعه‌ی حکومت "ماد"، "مانناها" نیز بعنوان یکی از متحدین این حکومت تسلط و برتری "ماد"ها را پذیرفتند و در نهایت توانستند بر هجوم اقوام خارجی فایز آیند. در واقع وضعیت اقلیمی سکونت در کوهستان‌ها و کوهپایه‌های اطراف آن در شمال غربی ایران، شرایط معیشت شبنکارگی، و آمادگی فرهنگی و سیاسی پذیرش مدیریتی منسجم و متمرکز، در روابط و مناسبات اجتماعی ساکنان توأم با "ماننا" ضرورت‌های سیاسی، ایشان را به اتحاد با سایر قبایل هم‌جوار و پذیرش رهبری مادها بعنوان اکثریت قومی و قوم مسلط حاکم بر خود واداشت. بدین ترتیب بر مبنای این استدلال بنظر می‌رسد می‌توان کارکردهای مختلف عنصر جغرافیا، متناسب با شرایط اقلیمی متفاوت اقوام در ایران را در وضعیت نظام اجتماعی مبتنی بر قومیت‌ها که منجر به شکل‌گیری اقلیت‌های قومی و اکثریت قومی در این جامعه می‌گردند را ملاحظه نمود.

از مصادیق دیگر می‌توان به اقوام "کادوسیان" و "گیل" اشاره نمود. "کادوسیان" و "گیل"ها که بعضی از مستندات آنها را در قالب یک قوم می‌دانند، با بهره‌مندی از وضعیت ویژه جغرافیایی خود بدلیل قرار گرفتن در جلگه "گیلان" و ارتفاعات و جنگل‌های انبوه مرتبط با آن، ضمن برخورداری از قابلیت تأمین معیشت جمعیت وابسته به خود، توانستند نه تنها از ورود آریایی‌ها به این بخش از سرزمین ایران جلوگیری کنند بلکه «... مانع نفوذ اعراب نیز شدند و سال‌ها با استقلال زیستند...» (همان: ۲۷). در واقع شرایط اقلیمی خاص در محل استقرار این اقوام، هم امکان استقلال اقتصادی و سیاسی، و به تبع آن ساختار فرهنگی مستقل از سایر اقوام ساکن در سرزمین ایران را طی ده‌ها قرن برای ایشان فراهم نمود، و هم با بهره‌مندی از موانع طبیعی در اختیار ایشان، از شرایط بازدارنده‌ای در مقابل تهاجم اقوام مختلف دیگر برخوردار گردیدند. پس می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که در عهد پیش از تشکیل دولت "ماد" در ایران، وضعیت اقلیمی سرزمین در اختیار قبایل، بطور مستقیم و غیرمستقیم بر شیوه و ظرفیت معیشتی ایشان اثرگذار بوده است. این اثربخشی، وضعیت کمی و کیفی جمعیت را نیز در میان قبایل تحت تأثیر خود قرار داده و در نهایت ارزش‌ها و اعتقادات فرهنگی رایج و ساختار مدیریتی و سیاسی حاکم بر جامعه را متأثر می‌نماید. یعنی بر وضعیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قبایل و اقوام اثر گذاشته و بر مبنای میزان اثربخشی‌اش، بر شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی و موقعیت و جایگاه قومیت‌ها در سرزمین ایران مؤثر واقع می‌گردد.

بنظر می‌رسد از دیگر علل و عوامل مؤثر در شکل‌گیری مناسبات قومی، که در عهد پیش از تشکیل دولت ماد، در برخی از مناطق ایران موجب بوجود آمدن اتحادیه‌های قبایل گشته، وضعیت و شیوه‌های معیشتی و وجوه اقتصادی قبایل و اقوام است.

آشنایی ساکنان غارنشین سرزمین ایران با شکار و انواع حیوانات، پس از فروکش نمودن تدریجی سطح آب در فلات ایران، موجب نگهداری و بهره‌مندی از محصولات حیواناتی چون گاو، بز و بعضاً گوسفند بعنوان شیوه‌ی معیشتی غالب گردید. این شیوه معیشتی با شکل‌گیری "ده‌زیستی"، و افزایش تدریجی جمعیت خاندان‌ها در قالب "دامداری نیمه اسکان‌یافته" و تغییر در نحوه‌ی پراکندگی واحدهای سکونت، به کوچ‌نشینی و زندگی عشیره‌ای در قالب روابط و مناسبات اجتماعی خاص خود تبدیل شد. از طرف دیگر با شکل‌گیری دهکده‌ها، آشنایی حاصل از جمع‌آوری میوه‌ها و ریشه‌ی گیاهان، موجب انجام کشت و کار هرچند محدود، جهت تأمین بخشی از نیازهای معیشتی خاندان‌ها در اراضی اطراف مرداب‌ها و اراضی مشابه گردید. این امر امکان بهره‌مندی از قابلیت آبیاری طبیعی جویبارها و رودخانه‌ها در کشت و کار را، بدلیل افزایش تدریجی جمعیت، به سیستم آبیاری مصنوعی و بهره‌برداری از قنوات و کاریزهای بزرگ داد. این موضوع هرچند سهم اراضی قابل کشت را بشدت افزایش می‌داد، اما هنوز با وجه غالب تولید که اقتصاد شبانکارگی بود فاصله جدی داشت. توسعه جمعیت و نیازهای امنیتی و معیشتی ناشی از آن موجب گسترش اراضی تحت کشت و سیستم آبیاری مصنوعی متناسب با آن در میان طوایف و عشایر گردید، و قبایل کوچک و بزرگی از ادغام اراضی تحت کشت، مراتع و چراگاه‌های مورد استفاده احشام بوجود آمد. از عناصر عمده‌ای که بر شکل‌گیری تفاوت‌های میان قبیله‌ای در خصوص قبایل مذکور قابل ملاحظه نمود، تمایز در قابلیت‌های معیشتی و ظرفیت‌های تولید اقتصادی ایشان است. این تمایز که علت اصلی آن، ریشه تمایزات اقلیمی محل سکونت این قبیله‌ها دارد، در شکل‌گیری وضعیت معیشت، رفاه، ترکیبات کمی و کیفی جمعیت و حتی توان نظامی و مدیریتی قبایل تأثیر بسزایی داشته است. بعنوان مثال "ایلامی"ها بدلیل استقرار در بخشی از اراضی حاصلخیز بین‌النهرین و «... قرار گرفتن در مجاورت بزرگترین رودخانه‌های این کشور (کارون و کرخه و شعب آنها) و نیز دارا بودن منابع طبیعی جنگلی و معدنی سرشار...» (اسکندری، ۱۳۷۷: ۲۰۰)، همچنین بهره‌مندی از هم‌جواری با تمدن‌های واقع در محدوده بین‌النهرین که از چهار هزار سال پیش از میلاد مراحل شهرنشینی و تشکیل دولت‌ها رسیده بودند، و از «... مناسبات بازرگانی وسیعی... با اقوام پیشرفته همسایه (سومر، اکد، بابل و آشور) ...» (همان: ۲۰۲)، برخوردار بودند. از جمله اقوامی هستند که ضمن شکل‌گیری نظام اجتماعی مبتنی بر قومیت در آن، قبایل تحت پوشش آنها از وضعیت و شیوه‌های معیشتی به نسبت برتری نسبت به بسیاری از قبایل ساکن در سرزمین ایران در آن عهد برخوردارند. یعنی وضعیت کمی و کیفی شیوه‌های معیشتی و وجوه اقتصادی رایج در جامعه "ایلام"، عامل مهمی در برتری این قوم در زمینه‌های اقتصادی، مدیریتی و حتی توسعه فرهنگی آن نسبت به بسیاری از اقوام و قبایل ساکن در سرزمین ایران این دوره‌ی تاریخی محسوب می‌شود. زیرا برخی قبایل و اقوام دیگر نیز گرچه از امتیاز همسایگی با بین‌النهرین بهره می‌بردند، ولیکن «... اوضاع زندگی درونی آنها و فقدان امکانات اقتصادی مساعد...» (همان: ۲۰۲) اجازه دستیابی به موقعیتی اقتصادی مانند قوم یا قبیله‌ی بزرگ "ایلام" را به ایشان نداده است. از اینرو اگرچه در برخی زمینه‌ها مانند قابلیت‌های نظامی ناشی از شبانکارگی و کوچ‌نشینی از برتری نسبی نسبت به سایر قبایل برخوردار بودند، اما به لحاظ اقتصادی و رفاه عمومی در شرایط مناسبی بسر نمی‌بردند، و در موقعیت پست‌تر نسبت به دیگران قرار دارند. دارا بودن منابع مالی و امکانات اقتصادی گسترده توسط برخی از اقوام و قبایل بزرگ در این عهد به آنها امکان توسعه جمعیت بعنوان یکی از شاخص‌های مؤثر در موقعیت سیاسی و اقتصادی، بکارگیری نیروهای مزدور برای فعالیت‌های اقتصادی و نیز اقدامات نظامی، تعاملات گسترده اقتصادی و سیاسی با اقوام قدرتمند منطقه و بهره‌گیری از یافته‌های نظامی، اقتصادی، مدیریتی و فرهنگی را فراهم کرد. یعنی وضعیت معیشتی مناسب خود امکان دستیابی به منابع اقتصادی، و فرصت‌های سیاسی جدید، و ایجاد الگوهای متفاوت در میان اقوام و قبایل وابسته به یک قوم ایجاد می‌کرد. مطابق اسناد و منابع موجود در حالی که در «... آغاز هزاره‌ی سوم، در نقاط مختلف ایلام، از جمله در "آوان"، دولت‌هایی وجود داشته‌اند که نه تنها می‌توانستند در برابر دولت‌های مقتدری چون "سومر" و "اکد" مقاومت کنند، بلکه حتی گاه پیروزمندانه بر شهرهای بین‌النهرین...» (همان: ۴۱۸) بتازند و بر آن شهرها حکومت کنند. و یا در تحلیل دیگری که در این خصوص ارائه گردیده، «... دومین تقسیم‌بندی بزرگ اجتماعی کار، یعنی جدا شدن پیشه‌ها از کشاورزی، در پایان هزاره چهارم یا

اوایل هزاره سوم پیش از میلاد در شوش و برخی دیگر از نواحی جزء ایلام...» (همان: ۷۴) تحقق یافته است. در حالی که در برخی دیگر از نواحی از جمله نواحی غربی و شمال غربی که بعدها، دولت "ماد" در آنجا مراحل شکل‌گیری خود را طی می‌نماید تا هزاره‌ی اول پیش از میلاد «... هنوز نمی‌توان احتمال داد که روند جدایی پیشه‌ها از کشاورزی در میان...» (همان: ۷۴) ساکنان قبایل این منطقه از سرزمین "ایران" محقق شده باشد. ضمن اینکه بنظر می‌رسد در این زمان، ساکنان بخش‌های شرقی سرزمین "ایران"، در شرایط عقب‌افتاده‌تری نیز قرار دارند. "اسکندری" حتی نواحی کوهستانی غربی و نیز نقاط مرکزی و شرقی ایران را در هزاره‌ی اول پیش از میلاد فاقد «... تحولات پیشرفته‌تر اقتصادی که موجب جدایی صنعتی از کشاورزی می‌شود...» (همان: ۷۴) می‌داند. نکته دیگر اینکه اگرچه ظاهراً در شکل‌گیری نابرابری‌ها و تمایزات میان قبایل و اقوام ساکن در بخش‌های مختلف سرزمین ایران، وضعیت اقلیمی، شرایط و وضعیت اقتصادی و اجتماعی همسایگان هم‌جوار، و شیوه‌های معیشتی رایج در میان قبایل و اقوام قابل ملاحظه است، اما در این میان نقش عنصر اقتصاد، و وضعیت کمی و کیفی شیوه‌های معیشتی رایج سهم بسیار متفاوتی بعنوان یکی از متغیرهای مؤثر در تمایزات قومی- قبیله‌ای بر مبنای منابع و مستندات موجود دارد. زیرا بعضاً قبایل دیگری نیز هم‌چون "ماننا"، و "اورارتور" نیز گرچه از امتیاز هم‌جواری با جوامع متمدن آن عصر بهره می‌بردند و حتی از توانمندی نظامی مناسبی نیز در اثر استمرار نبرد با "آشوریان" و سایر قبایل و اقوام برخوردارند، ولیکن به لحاظ موقعیت‌های اقتصادی و سیاسی، فاصله‌ای جدی با قبایل ساکن در سرزمین "ایلام" دارند.

بهرحال بطور کلی وضعیت اقتصادی و معیشتی طوائف و قبایل ساکن در سرزمین ایران، پیش از تشکیل دولت "ماد"، در شکل‌گیری پایه‌های اولیه قومیت‌ها میان این واحدهای اجتماعی مؤثر بوده است، و نوعی می‌توان این عنصر را در شکل‌گیری جایگاه این قبایل و اقوام، در همگرایی‌ها و ستیزه‌های میان قبیله‌ای و یا میان قومی، نیز مؤثر دانست. زیرا همانطور که ذکر گردید، در شکل‌گیری روابط و مناسبات اجتماعی فرا قبیله‌ای، که ابتدا در قالب "اتحادیه قبایل" (اتحادیه‌ی زنتوها) ایجاد گردید و پایه‌ی شکل‌گیری قومیت‌ها شد، شرایط و موقعیت و جایگاه اقتصادی و سیاسی قبایل و وضعیت برتر یا پست‌تر آنها، در ایجاد صورت‌بندی‌های مختلف از نظام اجتماعی حاکم بر قومیت‌ها در ایران قابل توجه بنظر می‌رسد.

بعنوان مثال تشکیل "اتحادیه مادها" فرایندی از ستیزها و هم‌گرایی‌های میان قبیله‌ای را در این خصوص بیان می‌دارد. زیرا بنظر می‌رسد تا پیش از حمله‌ی اولیه "آشوریان" به "ماننا" و "اورارتور"، قبیله "ماننا" که در محدوده‌ی "آذربایجان" امروز در کشور "ایران" و جنوب و شرق دریاچه‌ی "ارومیه" قرار داشتند از شرایط مسلطی بر "مادها" برخوردار بودند. اما پس از شکست از "اورارتور"، و تفوق "آشوریان" بر "ماننا" که به منظور بیرون کردن "اورارتوریان" از "ماننا" صورت می‌پذیرفت و پس از آن حمله‌ی مجدد "آشوریان" در عهد "تیگلت پیلسر سوم"، پادشاه "آشوری"، که موجب شد سرزمین "ماد" نیز تحت سلطه "آشوریان" قرار گیرد، اما بنا به گفته‌ی "هرودوت" (به نقل از "دیاکونوف") «... نخست مادها از اطاعت ایشان (آشوریان) سر پیچیدند و به خاطر آزادی خویش با آشوریان جنگیدند و ظاهراً مردانگی کردند و خود را از قید اسارت آزاد نمودند...» (دیاکونوف، ۱۳۸۸: ۱۶۸) ظاهراً تسلط طولانی "آشوریان" بر "ماننا" که قبلاً در شرایط اقتصادی برتری نسبت به "ماد"ها قرار داشتند، و بهمین خاطر هم محل تجاوزات مستمر "آشوریان" جهت ربودن دام‌ها بویژه اسبان ایشان، و به بردگی بردن زنان و کودکان آن قبیله بودند، موجب گشت "مادها" بتدریج به لحاظ اقتصادی و سیاسی در شرایط برتر قرار بگیرند، و از طریق توسعه قلمروی خود به جنوب، در زمان "فرورتیش" (پیش از تشکیل دولت ماد) بر قبیله‌ی بزرگ "پارس" نیز تفوق یابند. البته "مادها" هنوز در این شرایط از قابلیت نظامی پیروزی بر "آشوریان" برخوردار نبودند. و بهمین دلیل هم شکست از "آشوریان" را پذیرفتند. اما در نهایت "اتحادیه بزرگ قبایل ماد" در دوره‌ی "هووخشره" با محوریت قبیله بزرگ "ماد" که از موقعیت اقتصادی و سیاسی برتری نسبت به سایر قبایل هم‌جوار خود برخوردار بود، توانستند "آشوریان" را شکست داده و شرایط شکل‌گیری "دولت ماد" را فراهم نمایند. نکته حائز اهمیت اینکه گرچه در این دوره تاریخی ظاهراً هنوز مناسبات قومی، مناسبات غالب در روابط اجتماعی میان اقشار،

خاندان، طوایف و عشایر و قبایل ساکن در سرزمین ایران محسوب نمی‌شود، اما استنباط می‌گردد، ساختار مدیریتی و سیاسی حاکم بر واحدهای اجتماعی یاد شده، نقش مؤثری در ایجاد روابط و مناسبات قومی دارا هستند.

از دیگر عناصر مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی، نقش ترکیبات جمعیتی در قالب روابط خونی و خویشاوندی میان ساکنان سرزمین ایران پیش از تشکیل دولت متمرکز و بزرگ "ماد" است. بر این اساس مناسبات دودمانی، که مبنای شکل‌گیری روابط عشیره‌ای و طایفه‌ای محسوب می‌شود، در قالب نظام اجتماعی "پدرشاهی" مبتنی بر اصل "نیای مشترک"، دستیابی هر فرد، خانواده و خاندان وابسته به وی را به جایگاه عشیره‌ای و طایفه‌ای برتر را فراهم می‌نمود. «... البته دهکده‌ها (ویس‌ها) گاهی هم عشیرتی خالص نبودند...» (همان: ۱۷۶) اما بر مبنای مقیاس جغرافیایی، جزئی از یک واحد ارضی محسوب می‌شدند. این امر، گرچه بدلیل نظام مالکیت و بهره‌برداری مشاع، تمایزات اقتصادی آنچنانی را در پی نداشت، «... ولی در زمانی که جامعه‌ی طبقاتی رفته رفته قوام می‌یافت، این اشخاص صاحب مقام... به طبقه‌ی... ممتازی که طبقه حاکم را بوجود می‌آورد...» (همان: ۱۷۴)، مبدل شدند. از اینرو توسعه جمعیت، و ضرورت‌های امنیتی و معیشتی ناشی از آن، طوایف و عشایر را گسترده‌تر، و در عین حال نیازمند ارتقاء بیش از پیش سطح ارتباط با یکدیگر نمود. در نظام اجتماعی مبتنی بر روابط درون قبیله‌ای، گرچه نابرابری‌های اجتماعی در روابط میان طوایف و عشایری هم بدلیل همبودی‌های جغرافیایی و هم مناسبات خویشاوندی افزایش می‌یابد، اما بدلیل توسعه‌ی روابط مبتنی بر نظام "پدرشاهی"، در کنار عنصر اشتراک در اراضی و مراتع جغرافیایی آن عشیره یا طایفه از موقعیت اقتصادی و سیاسی برتری نسبت به سایر عشایر و طوایف برخوردار می‌گردد. یعنی قرار گرفتن در جایگاه برتر تصمیم‌گیری میان عشایر و طوایف مرتبط با یک قبیله، ضمن توسعه شرایط نابرابری در مناسبات قبیله‌ای بر مبنای نظام پدرشاهی شکل‌گیری مناسبات قومی را تقویت می‌نماید.

در مجموع می‌توان گفت روابط خونی و خویشاوندی در واحدهای جمعی اعم از خاندانی، دودمانی و قبیله‌ای ضمن توزیع نابرابر منابع، امکانات، موقعیت‌ها و فرصت‌ها در روابط میان قبیله‌ای با اثرگذاری بر سایر عناصر سازنده‌ی نظام اجتماعی، در ایجاد مناسبات فراقبیله‌ای و قومی اثربخشی دارد.

از دیگر عناصر مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومیتی نظام فرهنگی حاکم بر خاندان‌ها و قبایل ساکن در سرزمین ایران است. اهمیت و جایگاه روابط خونی و خویشاوندی و بطور کلی دودمان‌محوری در ساختار فرهنگی جامعه ایران موضوع حائز اهمیت است که در روابط و مناسبات اجتماعی میان اقشار و گروه‌ها، و بهره‌مندی ایشان از منابع، امکانات و فرصت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جامعه نقش بسیار مهمی دارد. غلبه فرهنگ عشیره‌ای متأثر از شیوه‌ی معیشتی شبانکارگی و عوامل خارجی چون تهدید مستمر از سوی اقوام خارجی و قبایل داخلی، که تبعیت از رئیس ایل و اعمال مدیریت و نظم سلسله مراتبی از بالا به پایین را جایز و ضروری می‌داند، نیز تأثیر مهمی در شکل‌گیری و انسجام روابط درون و برون قبیله‌ای و مناسبات قومی دارد. این موضوع بدلیل تأثیر خود بر انسجام، یکپارچگی و همانندی مناسبات و روابط اجتماعی در هر واحد جمعی، ضمن اینکه بر سازماندهی مدیریتی یک قبیله یا یک قوم تأثیر بسزایی دارد، موجب می‌شود توسعه و گسترده‌ی روابط فراقومیتی در سرزمین ایران نیز بر مبنای همین نظام فرهنگی و ساختار سیاسی متناسب با آن استمرار یابد. این امر بنظر می‌رسد رابطه معناداری میان مؤلفه‌ی تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها و عنصر فرهنگ بعنوان یکی از عناصر مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی ایجاد می‌نماید.

حال با توجه به توضیحات ارائه شده، ظاهراً در دوره‌ی تاریخی پیش از تشکیل دولت بزرگ "ماد" در "ایران":

- وضعیت اقلیمی محل استقرار سکونت طوایف، عشایر و قبایل، بویژه مسئله آب و محدودیت اراضی قابل کشت
- وضعیت و شرایط شیوه‌های معیشتی و وجوه اقتصادی رایج، و ضرورت پیوستگی اجتماعی فراقبیله‌ای و فراقومیتی جهت تأمین

نیازهای معیشتی

- موقعیت ژئوپلیتیک طوایف، عشایر و قبایل ساکن در سرزمین ایران، و وضعیت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی قبایل و اقوام هم‌جوار ایشان،

- اهمیت، ارزش و جایگاه روابط خونی و خویشاوندی در توسعه روابط دودمان‌محور قالب در مناسبات فراقومی و فراقبیل‌ای،
- اثربخشی فرهنگ سیاسی و ساختار مدیریتی عشایر در شکل‌گیری نظام سیاسی حاکم بر قبایل، قومیت‌ها و حکومت مرکزی در ایران،

- جایگاه و پایگاه اجتماعی قبایل و قومیت‌ها و تأثیر آن بر روابط میان قومیت‌ها

- وجود فضای جغرافیایی و ارضی مشترک،

- میزان همگرایی‌ها و همبودی‌های میان طوایف، عشایر و قبایل ناشی از تهدیدات و تهاجمات مستمر اقوام و قبایل خارجی و داخلی،

- افزایش جمعیت،

- ساختار مدیریتی یکسویه (از بالا به پایین) و اهمیت تبعیت‌پذیری از قشر حاکم،

از جمله عناصر و عوامل مؤثر و مشترک در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی و ایجاد تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها محسوب می‌شود.

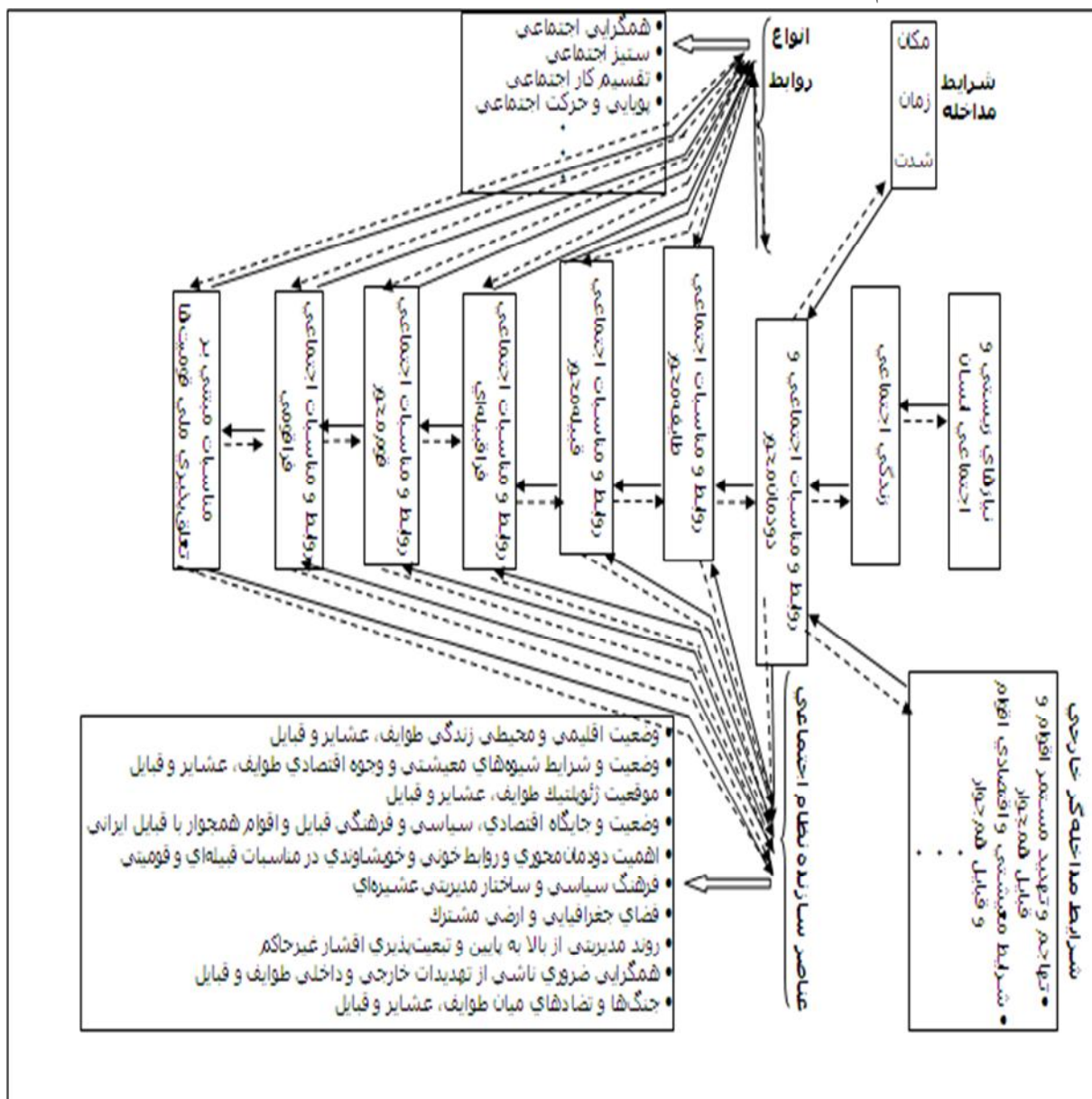
نکته حائز اهمیت اینکه بر مبنای واقعیات تاریخی و اجتماعی جامعه ایران، گرچه وجود علل و عوامل بنیادین و مؤثر در شکل‌گیری تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها، بتدریج شرایط توسعه مناسبات انسانی و گسترده‌گی میزان پیوستگی اجتماعی میان طوایف، قبایل و اقوام را فراهم نمود، ولیکن اقوام در شرایط یکسان و برابری به لحاظ موقعیت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار نداشتند. در واقع علیرغم شکل‌گیری تدریجی روابط و مناسبات فراقومیتی در ایران، نابرابری‌های اجتماعی میان اقلیت‌های قومی و اکثریت قومی را نیز ملاحظه نمود.

اقلیت‌های قومی و قبیله‌ای در این دوره به قبایل یا اقوامی اطلاق می‌گردد که نسبت به سایر اقوام و قبایل ساکن در سرزمین ایران از موقعیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی پایین‌تری در روابط و مناسبات اجتماعی میان قبیله‌ای و قومیتی برخوردار بوده و نوعی از جایگاه پست‌تر در هرم قدرت بر جامعه برخوردارند.

حال با توجه به جمع‌بندی یاد شده، و با عنایت به تمایز میان سطح کمی و کیفی روابط و مناسبات اجتماعی در نقاط مختلف سرزمین ایران، که تابع نحوه‌ی کارکرد عناصر و عوامل موصوف در موقعیت‌های مکانی مختلف است. بنظر می‌رسد از نظر زمانی حتی بنابر مستندات موجود، شاهد فاصله‌ای چند هزار ساله در نوع و سطح کیفی روابط و مناسبات اجتماعی در نقاط گوناگون سرزمین ایران هستیم، بگونه‌ای که در حالیکه در غرب سرزمین نظام قومیتی در "ایلام" شکل گرفته در مشرق و مرکز ایران همبودی‌های خاندانی ملاحظه می‌گردد. در واقع این امر نشان‌دهنده‌ی کارکرد متفاوت عناصر و عوامل یاد شده در نقاط مختلف سرزمین ایران است.

بطور کلی عقب‌ماندگی در توسعه روابط و مناسبات اجتماعی در میان ساکنان بخش شرقی سرزمین ایران، موجب شد در این عهد، علیرغم تغییرات مهمی که در اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایشان بویژه پس از ورود آریایی‌ها بوجود آمد، «... هنوز آخرین مراحل جامعه بدوی...» (اسکندری، ۱۳۷۷، ۲۰۸) یعنی ایجاد روابط و مناسبات فرادودمانی در میان این ساکنان طی نشده باشد. بعنوان مثال از جمله قبایل یا اتحاد قبایل مطرح در هزاره‌ی چهارم پیش از میلاد در غرب ایران که بنظر می‌رسد نسبت به موقعیت "ایلامی"ها و "ماننا" و "اورارتوی" از موقعیت اقتصادی و سیاسی محدودتر و پایین‌تر برخوردار باشند، "لولویان" هستند. از این قوم (در سطح اتحادیه قبایل) «... در کتیبه‌ای که از نارام سین (Naram-sin)، پادشاه اکد (تقریباً ۲۳۰۰ سال پیش از میلاد) در صخره‌ای در ناحیه شهر زور باقی مانده...» (اسکندری، ۱۳۷۷: ۲۸۹) برای اولین بار نام برده شده است. قبایل وابسته به این اتحادیه «...»

بخش وسیعی از کوه‌ها و کوهپایه‌ها از قسمت علیای "دیاله" تا دریاچه "ارومیه" را در تصرف داشته‌اند. موقعیت سیاسی و اقتصادی "لولویان" به گونه‌ای بوده که از قرن نهم قبل از میلاد دیگر نامی از ایشان در منابع و مستندات ملاحظه نمی‌شود. در واقع بنظر می‌رسد تضاد و جنگ‌هایی که میان طوایف، قبایل و اقوام اتفاق افتاده است نیز از رابطه معناداری بدلیل ادغام و یا حذف برخی از واحدهای اجتماعی ضعیف‌تر انجامیده است. معهذاً با توجه به تحلیل‌های فوق‌الذکر الگوی نظری-تحلیلی علل و عوامل بنیادین مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی پیش از تشکیل دولت بزرگ ماد در ایران در ایجاد تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها را می‌توان بدین صورت ترسیم نمود:



مدل ۱: الگوی نظری-تحلیلی علل و عوامل بنیادین و مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی در جامعه ایران

نتیجه‌گیری

با توجه به موضوع این تحقیق، و استنباط‌های حاصل از منابع و مستندات موجود، می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی در ایران متأثر از علل و عوامل بنیادین است که فراتر از عناصر اثرگذار در ایجاد هر قومیت، فرایند شکل‌گیری اقوام و مناسبات مبتنی بر قومیت‌ها در ایران را تحت تأثیر خود قرار داده است. این علل و عوامل عبارتند از:

وضعیت اقلیمی و محیطی سرزمین ایران بویژه محدودیت منابع آبی و اراضی قابل کشت گسترده، که موجب شد ضمن شکل‌گیری ابتدایی واحدهای اجتماعی دودمان‌محور در قالب خاندان‌ها، بدلیلی ضرورت تأمین نیازهای اصلی معاش و امنیت، ایجاد روابط میان خاندان‌ها الزام‌آور گردد. این الزام استمرار تعاملات و مناسبات فرادودمانی، فراطایفه‌ای، فراقبیله‌ای قومیتی و فراقومیتی را نیز ضروری می‌سازد. محدودیت در شیوه‌های معیشتی (شانکارگی، کشاورزی و بازرگانی) نیز بر این توسعه تدریجی روابط و مناسبات اجتماعی اثر می‌گذارد. از طرف دیگر شرایط ژئوپلیتیک سرزمین ایران و تهدیدات ناشی از جمله اقوام خارجی و یا غارتگری قبایل داخلی نسبت به سایر قبایل و طوایف نیز عامل مؤثر دیگری در توسعه‌ی همگرایی در مناسبات اجتماعی مذکور و گسترش سطح کمی و کیفی تعلق‌پذیری میان طوایف، قبایل مؤثر بوده است. از طرف دیگر جایگاه و اهمیت روابط خونی و خویشاوندی و اثرپذیری این ارزش از محدودیت‌های اقلیمی و معیشتی موجب پذیرش مناسبات فراتر را فراهم می‌آورد.

همچنین بالا بودن سطح تهدیدات ناشی از حمله‌ی اقوام خارجی و قبایل و طوایف داخلی، و ضرورت‌های معیشتی ناشی از محدودیت‌های منابع آبی و اراضی کشاورزی، شرایط پذیرش و تبعیت محض از حاکم را در قالب ساختار سیاسی حاکم بر عشایر و طوایف ایجاد می‌کند. جنگ‌ها و تضادهای مستمر و به نسبت فراوانی که میان طوایف و قبایل جهت دستیابی به منابع و امکانات معیشتی برتر و بهتر صورت می‌پذیرد نیز بدلیل ادغام برخی از طوایف و قبایل در قبایل پیروز، گستردگی روابط و مناسبات میان واحدهای اجتماعی کمک می‌کند.

با توجه به استنباط نتایج ارائه شده بنظر می‌رسد علل و عوامل فوق‌الذکر بعنوان علل بنیادین و مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی، از رابطه‌ی معناداری با تعلق‌پذیری ملی قومیت‌ها برخوردار است. از اینرو بطور مستقیم و غیرمستقیم در راستای تحقق سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ هـ ش مؤثر قلمداد می‌گردد.

منابع

۱. اسکندری، ایرج (۱۳۷۲) **در تاریکی هزاره‌ها**، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر قطره.
۲. اسمیت، آنتونی (۱۳۸۳) **ناسیونالیسم نظریه ایدئولوژی تاریخ**، ترجمه منصور انصاری، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
۳. تاملین، ملوین، (۱۳۸۸) **جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی**، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر طوطیا.
۴. جلائی پور، حمیدرضا و علی قنبری (۱۳۸۸) بررسی هویت ملی و ارزش‌های جهانی شدن با تأکید بر ایرانیان عرب زبان، **پژوهشنامه علوم اجتماعی گرمسار**، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۸۸.
۵. حسنی، غلامرضا (روند و فرایند تحولات تاریخی ساختار فرهنگی - اجتماعی اقوام ایرانی با تأکید بر قوم ترکمن، **پژوهشنامه علوم اجتماعی گرمسار**، سال سوم، شماره اول، بهار ۸۸.
۶. کمالی، علی (۱۳۹۰) **جامعه‌شناسی نابرابری‌های اجتماعی**، تهران: انتشارات سمت.
۷. گرب، ادوارد (۱۳۷۳) **نابرابری‌های اجتماعی**، ترجمه محمد سیاهپوش و احمدرضا غروی‌زاد، چاپ سوم، تهران: انتشارات نشر معاصر.
۸. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۳) **جامعه‌شناسی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
۹. دیاکونوف، (۱۳۸۸) **تاریخ ماد**، ترجمه کریم کشاورز، چاپ نهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. سیف‌اللهی، سیف‌الله و حمیرا حافظ‌امینی (۱۳۸۸) برنامه‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی و تأثیر آن بر واگرایی و همگرایی گروه‌های قومی در ایران، **پژوهشنامه علوم اجتماعی گرمسار**، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۸۸.
۱۱. شعبانی، رضا (۱۳۸۹) **مبانی تاریخ اجتماعی ایران**، چاپ دوازدهم، تهران: نشر قومس.
۱۲. صالحی‌امیری، رضا (۱۳۸۸) مدیریت منازعات قومی در ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۳. مقصدی، مجتبی (۱۳۸۲) تحولات قومی در ایران، علل و زمینه‌ها، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.

بررسی عوامل بنیادین و مؤثر در شکل‌گیری روابط و مناسبات قومی در جامعه ایران...../۵۹

۱۴. نوذری، عزت‌ا... (۱۳۸۸) تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت، چاپ پنجم، تهران: انتشارات خجسته.

۱۵. والزر، مایکل (۱۳۸۹) حوزه‌های عدالت در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری، ترجمه صالح نجفی، تهران: نشر ثالث.